

شعر چیست

مروری کوتاه در تعاریف شعر (۱)

سخن دربارهٔ محتوی و قالب طبعاً بجائی میرسد که باید به تعریف شعر پرداخت و بطوریکه در صفحات گذشته گفته شد بحث هائیکه در سالهای اخیر درباره شعر و تقسیم بی مورد آن به (کهنه ونو) در گرفته و عموماً مولود اشتباه یا مغلطه ایست که در تعریف شعر شده است و بمرور زمان این مغلطه و اشتباه تکرار گردیده و بالاخره بمرحله ای رسیده که عده ای تصور میکنند شعر را نمی توان تعریف نمود.

شعر قابل تعریف است. این نکته که عموماً صاحب نظران به تعریف شعر پرداخته اند خود بخود گویای این حقیقت است که شعر را قابل تعریف دانسته اند. نهایتاً اگر این تعاریف ناقص و نارسا بوده و صاحب نظران سخن شناس بجای تعریف شعر بطرح و توجیه شیوه معرفت ادراک و بینش شاعرانه خود پرداخته اند (۱) و یا احتمالاً فقط به تعریف لغوی آن توجه کرده و واقعیت خارجی شعر را جدا از معنی لغت (شعر) مورد عنایت قرار نداده اند مطلب دیگری است که باصالت مورد ادعا که قابل تعریف بودن شعر است لطمه ای وارد نمیکند.

۱ - بطوریکه قبلاً گفته شد این عده (شعر) و (تفکرات شاعرانه) را يك چیز پنداشته اند.

تعاریفی که تاکنون از شعر شده بطور کلی و درمقیاس وسیع بدو دسته تقسیم میشوند. دسته اول تعاریفی است که از معنی کلمهٔ شعر استخراج و استنباط شده و چون این لغت معنی صریح و قاطعی ندارد طبعاً تعاریفی که بر مبنای معنی لغوی شعر میشود ناقص و غیر قابل اعتماد است.

عده ای اینکلمه را عربی و از ریشهٔ شعور میدانند و در معنی آن میگویند: دانستن و دریافتن چیزی (۲) یا آنچه که زائیدهٔ شعور آدمی است. و بضبط فرهنگ معین نیز این کلمه عربی است و بسخن موزون و غالباً مقفی (۳) که حاکی از احساس و تخیل باشد اطلاق میشود.

و در مورد فرق شعر و نظم گفته شده که: شعر کلامی است موزون و متخیل بنابراین شعر مثنو هم وجود دارد و نظم کلامی است موزون و مقفی بنابراین نظم غیر شعر هم وجود دارد.

قطع نظر از اینکه صاحب نظران در عربی بودن اینکلمه متفق الرای نیستند نحوه توجیه اختلاف شعر و نظم نیز صریح و قانع کننده نیست زیرا شاید نظم موزون بتواند واقعاً متخیل هم باشد ولی بچه دلیل شعر نمیتواند موزون و مقفی باشد؟ اصولاً اختلاف نظم و شعر در مفهوم و محتوی است نه در قالب و چون قالب شعر و نظم از نقطه نظر ضوابط و مقررات شعر فارسی فرقی باهم ندارند

۲ - لغت نامه دهخدا .

۳ - کلمه (غالباً) در عبارت فرهنگ معین بسیار مناسب مقام استعمال شده و خیلی پرمعنی و معرف این نکته دقیق است که شعر از اول فقط موزون بوده و سپس موزون و مقفی شده و چون پایه ادبیات ملی ما از عهدی گذاشته شد که شعر موزون و مقفی عرضه گردیده استعمال کلمه غالباً بسیار بمورد و مبین غلبه کمی شعر موزون و مقفی که تاریخ هزارساله دارد بر شعر موزون مطلق قبل از پیدایش ادبیات ملی است .

این اشتباه بوجود آمده که هر نظم شعر است. مولوی وقائی هر دو سیاله ذهن را در یک ظرف یادریک دسته از ظروف کاملاً مشابه که قوالب شعر فارسی است عرضه کرده اند ولی باسانی قابل تمیز است که کدام نظم و کدام شعر است (۴) دسته ای آن را عبری میدانند و میگویند اینکلمه از اصل شیر بوده که گویا در زبان عبری بمعنی سرود و آواز است و عده دیگر آنرا یک کلمه فارسی و صورت تغییر یافته شور میدانند که در عین حال نام یکی از دستگاههای موسیقی ایرانی است و معتقدند اینکلمه فارسی بمرور قرون بصور شیر و چروشر و شعر درآمده است و مانند بعضی از کلمات فارسی غیرعربی که بزبان عربی حتی در قرآن مجید نیز راه یافته است اینکلمه نیز وارد زبان عربی شده و در جریان این تحولات و دگرگونیها کلمه (ش) (۵) هنوز در تداول عوام زنده است و در مورد خاص و در جائیکه غرض گوینده حرف مهمل و بی معنی است استعمال میشود و بچنین گفتاری (شروور) (۶) میگویند.

طبیعی است با این همه اختلافی که در شناختن ریشه اینکلمه وجود دارد نباید انتظار داشت معنی واحدی که اصحاب رای و نظر را یکسان مجاب و متقاعد کند از آن بدست آید. *جامع علوم انسانی*
بنابراین در میان این دسته از تعاریف بهتر است فقط به رایج ترین آن که

۴ - بمباحث قبلی این نوشته موضوع وجوه تمایز شعر و نظم و نثر و اشاره بقطعاتی از سمدی وقائی و نظامی بعنوان ارائه سه نمونه از (بهترین) توجه فرمائید

۵ - بکسر شین .

۶ - این نکته که در قرون وسطی در کشورهای اروپائی باشعاریکه در مجامع عمومی خوانده میشد (تروور) (بروزن) (شروور) میگفتند بسیار جالب دقت است آیا خاستگاه این دویکی است ؟ !

شعر بمعنی شعور و ادراک گرفته شده اشاره شود .

باین معنی (که صحت آن نیز مورد تردید است) بهترین تعریف متعلق به شمس قیس رازی مولف کتاب معروف المعجم است که شعر را ادراک دانش به حدس صائب معنی کرده است .

مولف المعجم در این تعریف فقط به جنبه لغوی این کلمه یعنی فقط بمعنی لغت (شعر) توجه داشته و پیدا است که آنرا يك کلمه عربی میدانسته است ولی بفرض که اینکلمه هربی باشد توجه مطلق به معنی اینکلمه نمیتواند شعر را به صورت خاصی که مصداق خارجی آن (فی الواقع) مشاهده میشود بمامعرفی کند ولی این تعریف با وجود دو نقص عمده ای که اشاره شد بمراتب بهتر از تعاریفی است که خواجه نصیر طوسی در اساس الاقتباس و عوفی در لباب الالباب کرده زیرا تعمق در این تعریف و تعاریف مشابه آن توجه به عینیت را در شناسائی شعر ضروری میسازد و چون معنی اینکلمه بدرستی روشن نیست پس تنها بمدد واقعیت شعر است که میتوان برای آن تعریف مشخص و مستقلى بدست آورد . بنابراین هر تعریفی که کمتر دارای جنبه تصویری و بیشتر دارای جنبه عینی باشد ما را به تعریف (واقعی) شعر نزدیکتر و خط ممیز کم رنگ و مبهمی را که میان (شعر) و (تفکرات شاعرانه) وجود دارد پزرنگ و روشن میکند . تعریف شوپن هاور بیش از این ما را بمعنی شعر و اختلاف آن با تفکرات شاعرانه آشنا میکند . بنظر شوپن هاور شعر یعنی بکار انداختن تصورات بمدد کلمات و آنچه بنده از این تعریف میفهمم اینست که منظور از (بکار انداختن) همان منتقل کردن است زیرا نمیتوان پذیرفت که : تصویری بکار افتد یا قوه ای تبدیل به فعل شود بدون اینکه از عالم ذهن به عالم عین انتقال یابد و واقعیت پذیرد و بهمین دلیل عقیده دارم در نظر شوپن هاور شعر چیزی غیر از تفکرات شاعرانه است . النهایه تعریف

شوین هاور فورمه وشکل یافته نیست. نقص تعریف شوین هاور بیش از هر چیز شمول ووسعت آن است وممكن است این تعریف را باصطلاح منطقی (جامع) پنداریم ولی نمیتوانیم آنرا (مانع) بدانیم زیرا اثر نیز دارای همین خصیصه است درحالیکه میدانیم مفهوم ذهنی شعر دارای مصداق عینی خاص و مستقلى است که بکلی از مفهوم ومصداق نثر جداست بفرض که نثر زیبا ودلکش وهنرمندانه و از اندیشه های کنائی و سمبولیک لبریز و سرشار باشد .

ابن سینا وخواجه نصیر که ظاهراً تعریف شعر را از ارستو گرفته اند شعر را کلامی دلنشین وخیال انگیز تعریف کرده اند . وچون تعریف این دودانشمند قطع نظر از اینکه بسیار ناقص ونارسا میباشد بهیچوجه بشناختن شعر بعنوان يك پدیده واقعی وخارجی كمك نمیکند ناچار رجوع به رأی ارستو ضرورت مییابد تعریف ارستو بسیار جالب توجه و قابل دقت است و باین سادگی که ابن سینا وخواجه نصیر تصور کرده اند نیست . ارستو میان شعر ونظم فرق میگذارد باین ترتیب که میگوید شعر درمعنی ومضمون است وآنچه از شعر مقید بقواعد ومقررات است نظم است ونظم جزء ماهیت شعر محسوب نمیشود .

این تعریف بوسیله ابن سینا وسپس خواجه نصیرطوری شرح وتفسیر شده که متأسفانه بکلی نظر ارستو را دگرگون کرده بنظر میرسد که این دودانشمند در توجیه نظر ارستو دچار اشتباه شده باشند وچون ممكن است که خواجه نصیر طوسی باعتبار مقام بلندو شخصیت علمی ابن سینا تعمق کافی را دریان ارستو جائز ویا لازم ندانسته وعیناً بشرح تفسیری که ابن سینا از نظر ارستو کرده است پرداخته باشد طبعاً مسئولیت این اشتباه در درجه اول متوجه ابن سینا خواهد بود. از دقت کامل دریان ارستو معلوم میشود که بنظر ارستو شعر فقط کلام دل نشین وخیال انگیز نیست. تعریف ارستو متضمن دو جزء است ولی تفسیر ابن سینا

وخواجه نصیر بر این تعریف فقط متوجه یک جزء آن است .

آنچه ارستو (معنی و مضمون) می نامد همان (تفکرات شاعرانه) است و آنچه را که مقید به (وزن) و قواعد نظم و خارج از ماهیت شعر میدانند (قالب) این تفکرات است و باین ترتیب آنچه بعنوان شعر ، واقعیت می یابد و عرضه میشود نتیجه هم بستگی این دو پدیده ذهنی و عینی است که در اصطلاح ارستو (معنی و نظم) یا (مضمون و قاعده) نامیده شده ولی ابن سینا در (صناعت شعر) وخواجه نصیر طوسی در (اساس الاقتباس) فقط بجنبه نخستین رای ارستو توجه کرده و شعر را صرفاً کلامی متخیل (خیال انگیز) تعریف کرده اند ، چنین تفسیری فقط میتواند جزو اول رای ارستو شامل شود و طبعاً این سؤال را مطرح میکند که جزو دوم رای ارستو را چگونه باید شناخت. طبیعی است که در نتیجه این توجیه و تفسیر همه محققانی که رای حجت‌الحق را حجت فاطمیه می‌شمرده اند دچار اشتباه شده‌اند .

یکی از نویسندگان فاضل و با سابقه کشور (۱) چندی قبل کتابی تحت عنوان (نوپردازی و نقد شعر و سخن سنجی) تالیف و منتشر کرده و برای شعر دو صورت (عینی و ذهنی) قائل شده و میگوید :

۱- صورت ذهنی شعر (که) با اندیشه درباره شهودات و مضمون سازی در ذهن شکل میگیرد .

۲- صورت عینی شعر (که) ریختن اندیشه های هنری در قالب سخن منظوم است .

این توجیه گام بزرگی در راه شناسائی صحیح شعر است زیرا این نخستین

باراست که برای تعریف شعر به عینیت و واقعیت آن مستقلاً و جدا از اندیشه‌های شاعرانه که خود امری کاملاً مستقل از شعر است توجه میشود و بطوریکه گفته شد تنها از طریق شناختن (صورت عینی) شعر است که میتوانیم برای شعر تعریف خاص و مستقلی بدست آوریم نه از طریق معنی این کلمه .

معذک لازم است یادآوری شود که آنچه صورت ذهنی شعر نامیده شده همان (اندیشه های شاعرانه) است که تا هنگامی که رها و آزاد است بسبب برخورداری از وسعت و کلیتی که متناسب با قوای دماغی و نیروی ذهنی شاعر است خارج از حوصله الفاظ و فوق ظرفیت قوالب است و بنابراین اطلاق شعر کامل بر آن جائز نیست زیرا درست است که واقعیت و مصداق خارجی شعر در ذهن (فورم) و شکل خاصی دارد ولی دقیقاً از لحظه ای که در قالب لفظ جای گرفت عنوان شعر بخود میگیرد و تبدیل به شعر میشود نه پیش از این انتقال مثلاً موقعی که حافظ به (علم هیئات عشق) می اندیشد و با سرعتی فوق تصور بشر در ذهن خود اوج (چرخ هشتم) را در مقابل این علم ، حضیض (هفتم زمین) می یابد هنوز در مرحله تفکرات شاعرانه است ولی به محض اینکه جوهر مذاب این اندیشه در قالب لفظ جای میگیرد شعر بصورت واقعی و خارجی خود تجسم می یابد ، و آن وقت است که ما میخوانیم : علوم انسانی

عجب علمی است علم هیئت عشق که چرخ هشتمش هفتم زمین است
بهر حال بدون اینکه بحث درباره (صورت ذهن شعر) و اتحاد یا اختلاف آن با (تفکرات شاعرانه) ضرورت داشته باشد باید اعتراف کرد که تفکیک این دو کار جالب توجهی در راه درک معنی شعر و قدم بزرگی در راه شناختن صحیح تعریفی است که ارستو از شعر کرده است .

(ادامه دارد)